

# کوهپایه

## مرواریدی درخشان در حاشیه کویر

مصطفی کاویانی\*

«قسمت اول»

۱۳۵۵ شمسی در هفتاد و چند سالگی بدروید حیات گفته است - طی مقاله‌ای تحت عنوان «تطور مساجد روستایی اصفهان» که به همت کرامت‌الله افسر ترجمه شده و در فصلنامه «اثر»، شماره یک، بهار سال ۱۳۵۹ درج گردیده است در مورد مسجد جمعه کوهپایه چنین گفته است: «دهکده قدیمی کوهپایه در میان آثار دیگر، بقایای یک دژ ساسانی و بویژه یک مسجد جمعه نسبتاً وسیع را حفظ کرده است.» سپس اضافه می‌کند: «بر روی یک صُفه که از تمام قسمتهای اطراف مجزا است، [یک] چهارطاقی بنا گردیده بود که از لحاظ ابعاد شبیه چهارطاقی یزدخواست بوده است. این بنا (با ابعاد داخلی ۶×۶ متر) محققاً متعلق به دوره ساسانی است و بر همان اساس ساخته شده است و دهانه طاق جنوبی برای احداث محراب مسدود گردیده است.»

بنا به اظهار مترجم در زیرنویس مقاله، محراب فعلی در سال ۷۱۰ هجری قمری بنا شده است. به علت محو و نابودی گورستانهای بسیار قدیمی و شکستگی و فرسودگی سنگهای مقابر، بجز یک قطعه سنگ نبشته که در محل معروف به سنگ «خودیا» است کتیبه‌ای باقی نمانده است که راهنمای ما در شناخت و

شهر کوهپایه در کنار جاده اصفهان به یزد در ۵۲ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ و ۳۲ درجه و ۴۱ دقیقه و ۵ ثانیه عرض شمالی واقع شده است. ارتفاع آن نسبت به سطح دریا ۱۶۴۳ متر و در فاصله ۶۸ کیلومتری شرق اصفهان و ۶۵ کیلومتری غرب نائین قرار دارد. شهری است قدیمی که تا چندی پیش باروی مستحکمی با دروازه‌های متعدد به شرح زیر گرداگرد آن را فرا گرفته بود.

دروازه‌ای در شمال، دروازه‌ای به غرب و به سمت اصفهان که رباط معروف شاه‌عباسی رو به روی آن قرار دارد. دروازه‌ای در شرق که دروازه هرند نامیده می‌شد و نیز دروازه‌ای در جنوب در جهت باغستانها و کشتزارها. با توجه به بافت قدیمی کوهپایه که اینک دیگر گونیهای فراوانی در آن حاصل شده است و اثری از حصار و دروازه‌ها نیست، می‌توان به آغاز حیات، قدمت شهر و باستانی بودن آن که به سده‌های قبل از اسلام می‌رسد و یادگار آن دوران علاوه بر زبان محلی مردم، بنایی ساسانی است که بخشی از ساختمان مسجد جمعه کوهپایه را تشکیل می‌دهد اذعان داشت.

ماکسیم سیرو - که پژوهشگری اندیشمند و سترگ و معماری بزرگ بود و مدتی استاد نخستین دوره دانشکده معماری دانشگاه تهران بوده و در سال

\* - پژوهشگر ادبیات.

آنچه یقین است اینکه این شهر یادگار قرن‌ها گذشت زمان است و دوازده توفنده حوادث را در کنار کویر و در طول تاریخ با تمام وجود احساس کرده است. تاخت و تازها و یورش‌ها را مردانه تحمل کرده، تجربه‌ها آموخته و دانشها اندوخته است. پیر قرون و اعصار است که هر بار پس از حادثه‌ای مهیب و پیشامدی وحشتناک سمندروار از دل خاکستر خود سر برون آورده و بر پای خاسته و حیات افتخارآفرین خود را دوباره آغاز کرده است.

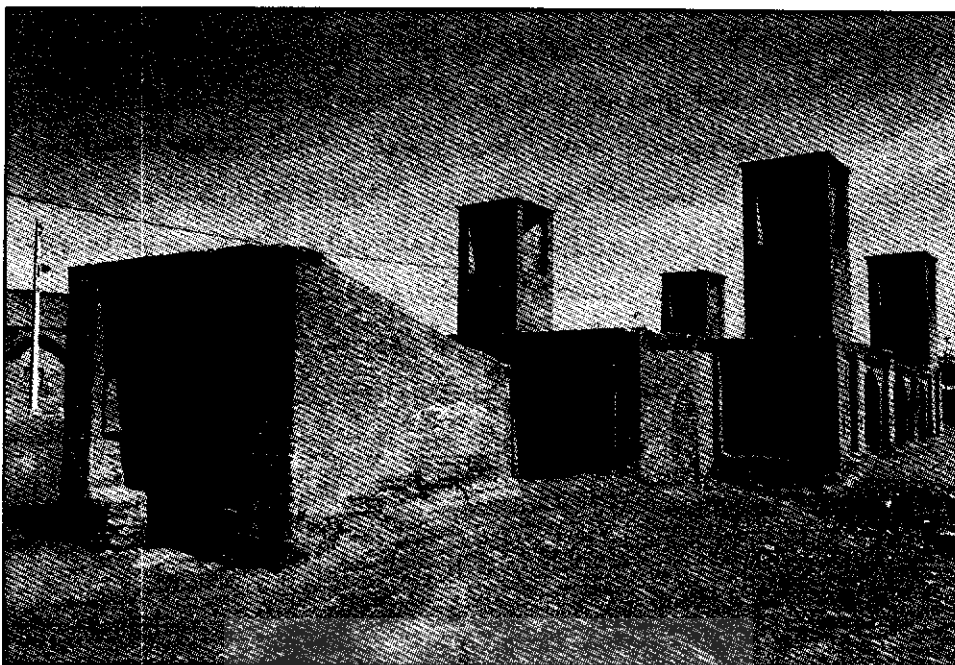
یا لاقلاً تعیین تقریبی زمان شکل‌گیری کوهپایه باشد. در سفرنامه‌ها و کتب مسالک و ممالک هم تا آنجا که من مشاهده کرده‌ام به این نکته اشاره نشده است. آنچه یقین است اینکه این شهر یادگار قرن‌ها گذشت زمان است و دوازده توفنده حوادث را در کنار کویر و در طول تاریخ با تمام وجود احساس کرده است. تاخت و تازها و یورش‌ها را مردانه تحمل کرده، تجربه‌ها آموخته و دانشها اندوخته است. پیر قرون و اعصار است که هر بار پس از حادثه‌ای مهیب و پیشامدی وحشتناک سمندروار از دل خاکستر خود سر برون آورده و بر پای خاسته و حیات افتخارآفرین خود را دوباره آغاز کرده است.

کوهپایه و شهرهای هرنند و ورزنه که تا چندین پیش از نظر تقسیمات کشوری و اداری بخش واحدی را تشکیل می‌دادند، منطقه وسیعی را در برمی‌گیرد که محدود است از شمال به کوههای سر به فلک افراشته جبل و فشارک<sup>۱</sup> و از طرف شرق به نائین و از غرب به شهر اصفهان و از جنوب به شهرضا و جرقویه که در حال حاضر علاوه بر کوهپایه، دو بخش جلگه و بُن‌رود (شهرهای هرنند و ورزنه و منطقه رودشتین) را شامل می‌شود.

۱- در شمال کوهپایه و در دامنه کوه مارشان، دهستان جبل با حدود سی روستای کوچک و بزرگ قرار دارد.  
 ۲- حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، چاپ اول، دنیای کتاب، به اهتمام و تصحیح گای لسترنج G. LE. Strnge، تاریخ نشر المقالة الثالثة، در وصف بلدان و ولایات و بقاع، تاریخ نشر ۱۳۶۲، ص ۵۱.

۳- آقای رضا مداحی کوپایی که ذوق شاعرانه دارد و بیشتر به زبان محلی شعر می‌گوید، مدتی است به جمع‌آوری واژگان زبان محلی کوهپایه همت گماشته و تاکنون حدود چند هزار واژه گردآوری کرده است.

حمدالله مستوفی، در اثر ارزنده خود، کتاب «نزهة القلوب» که در سال ۷۴۰ هجری قمری نگاشته است. در ذکر بلاد عراق عجم گوید: «هشتم ناحیت رودشت، شصت پارچه دیه است، فارفا آن قصبه آن و



آب انبار مقابل  
رباط شاه عباسی

۱۰۱۶ تألیف شده و به همت حاج آقا سیدضیاءالدین علامه در هشت جلد به طبع رسیده است.<sup>۴</sup>

۲- امیر فیض الله بن غیاث الدین محمد طباطبایی، از شاگردان مقدس اردبیلی و از مشایخ ملامحمد تقی مجلسی است. وی را تألیفاتی است از جمله: حاشیه بر مبحث شرح تجرید قوشچی.<sup>۵</sup>

۳- امیر سیدقاسم محمد حسنی طباطبایی، عالم محدث خبیر و از همدرسان و معاصران مولانا عنایت الله و امیر فیض بوده است. وی از شاگردان شیخ بهایی و مولی ابوالقاسم بن محمد گلپایگانی بوده است از آثار اوست: تعلیقات بر کتب رجال، دو رساله در مسأله بداء مجلسی و رساله ای در فلاح.<sup>۶</sup>

۴- سید ابوالقاسم احمد بن محمد (حسین) حسنی حسینی قهپایه ای، عالم فاضل محقق، از شاگردان حاج سید محمد باقر حجت الاسلام بوده و کتب زیر از اوست: الارشاد در شرح حال صاحب بن عباد که در

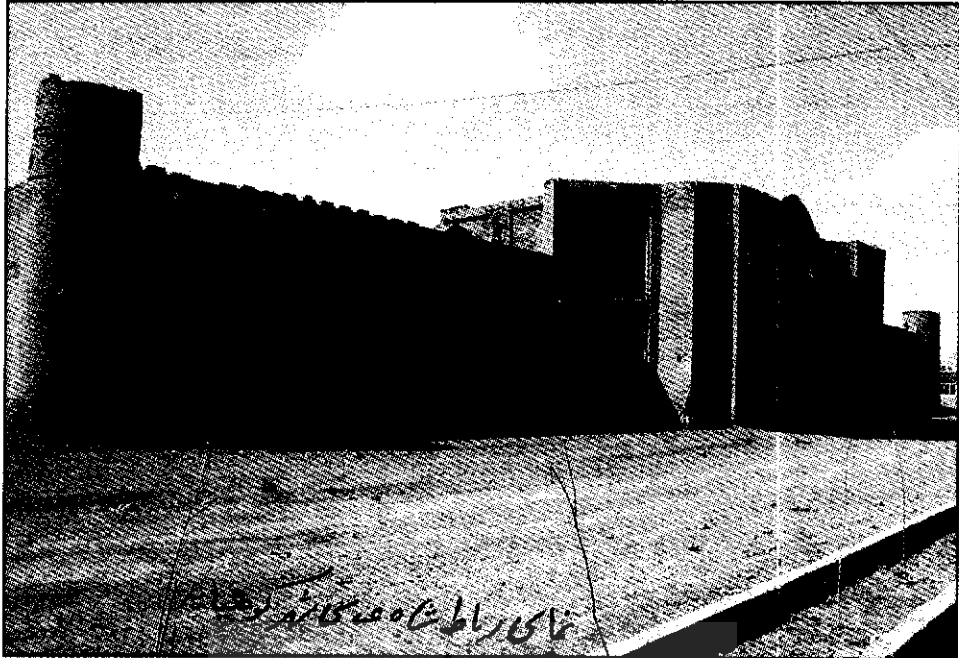
از غنای فرهنگی ویژه ای برخوردار بوده و هست و در زمینه های علم و ادب و معارف اسلامی و شعر، نمایندگان شایسته ای به جامعه ایرانی تحویل داده است. شرح حال و بیان ویژگی های علما و دانشمندان شهرهای هرند، ورزنه، زفره، فشارک، اژیبه و منطقه رودشتین، نیازمند تألیف کتاب مفصلی است که «اگر زندگانی بود دیرباز» در آینده به گردآوری و تنظیم آن اقدام خواهد شد و گرنه «ای بسا آرزو که خاک شده است.»

این مختصر، اشاره ای است کوتاه به زندگینامه بعضی از علمای کوهپایه و تنی چند از شعرای کوهپایه، هرند، زفره، اژیبه و جبل به شرح زیر.

۱- مولانا عنایت الله قهپایی، زکی الدین بن شرف الدین بن علی بن زکی نجفی، از شاگردان مقدس اردبیلی و ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهایی بوده است در جمیع علوم متداوله بالاخص رجال و درایه، تبحر و بصیرتی داشته و کتب چندی تألیف نموده است؛ نظیر ترتیب رجال شیخ طوسی، ترتیب رجال کشی، ترتیب رجال نجاشی، ترتیب فهرست شیخ طوسی و حاشیه بر نقد الرجال میرمصطفی تفرشی، معروف ترین و مشهورترین تألیف او مجمع الرجال است که به سال

۴- سید مصحح الدین مهدوی، تذکرة القیوم یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، چاپ دوم، ناشر کتابفروشی ثقفی، اصفهان، ص ۴۵۱.

۵- همان، ص ۴۵۲. ۶- همان، ص ۴۶۳.



سردر ورودی  
رباط شاه‌عباسی

جمادی الاولی سال ۱۳۷۲ به عارضهٔ سکنه وفات یافت و در بقعهٔ تکیهٔ کوشکی مدفون گردید. از اوست: کتاب شروق الحکمه در حل معضلات اسفار و منظومه که آن را در دورهٔ اشتغال خود در نجف مرقوم داشته است و دیگر کتاب شرح مطالب کفایه است.<sup>۹</sup>

### شعرای کوهپایه و هرنند و رودشتین

۱- ابوالقاسم اموی

مردی مشاؤالیه بوده و از علوم غریبه بخشی تمام داشته است. و به واسطهٔ آن متهم به مذهب تناسخ بود. او زمانی که شاه‌طهماسب صفوی وی را مقید ساخت و دیدهٔ جهانبینش را از دیدن باز داشت این رباعی را گفت:

شاهها ز لباس نور، عورم کردی

وز درگه خود به جور، دورم کردی

سی سال که مداح تو بودم شب و روز

این جایزه‌ام بود که کورم کردی<sup>۱۰</sup>

سال ۱۲۵۹ تألیف و به چاپ رسیده است و تحف‌العقول فی توضیح قوانین الاصول.<sup>۷</sup>

۵- سیدمحمدبن قاسم طباطبایی قهپایه‌ای، عالم فاضل محقق، مؤلف کتاب مفاتیح‌الاحکام در شرح زبده‌البیان در آیات احکام، تألیف مقدس اردبیلی<sup>۸</sup>

۶- حاج سیدصدرالدین هاطلی کوهپایی، فرزند سیدحسن بن سیدجعفر حسینی، عالم زاهد فقیه و حکیم مفسر، در شب اربعین سال ۱۳۰۱ در کوهپایهٔ اصفهان متولد شد. در اصفهان و نجف نزد علمای معروف تحصیل نموده است. در اصفهان در محضر آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی و در نجف از شیخ‌الشریعه اصفهانی و شیخ‌ابراهیم اردبیلی و شیخ‌احمد شانه‌ساز شیرازی و شیخ‌عبدالصمد سبزواری، آقا سیدمحمد فیروزآبادی و آقا سیدمحمدکاظم یزدی و آخوند خراسانی کسب فیض کرده است. مردی وارسته و جامع ملکات و فضایل انسانی بود. الحق ملکی بود به صورت بشر، در عین فقر و تهیدستی نسبت به متمولین و اغنیای بی‌اعتنا و فقط متوجه حضرت باری تعالی بود. در مدرسهٔ صدر حکمت و فلسفه تدریس می‌نمود و در محافل خصوصی تفسیر می‌گفت. در شب شنبه پنجم

۷- همان، ص ۹۹. ۸- همان، ص ۳۵۵.

۹- تذکره القبور، ص ۳۸۹.

۱۰- احمد گلچین معانی، تذکره پیمانته، اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، انتشارات دانشگاه مشهد، شمارهٔ ۶۶، ص ۱۲۰.

مولد و منشأ وی قهپایه صفاهان است و او برادر  
کهنین مولانا ابوتراب است که در خدمت شاه  
جنت مکان، شاه طهماسب، کمال عزت داشت، چه به  
غایت خوش فهم، خوشنویس، عالم کامل، جامع در  
جمع علوم و رسوم بود، سیما در ریاضی و غریبه،  
خاصه در جفر و اعداد و حرف و اکسیر.

مولانا امری، در خدمت برادر بزرگوار خود که نسبت  
پدری و پیری به وی داشت، مستحضر ریاضی و علوم  
غریبه شد. او را بعد از مرگ این برادر، پادشاه عالیجاه  
به علت الحاد و نسبت اعداد گرفته در سال ۹۷۳ در چشم  
جهانبین اش میل درکشید. چون خاطرش از سرور و  
دیده اش از نور ظاهر بسته شد. چشم جان را به ریاضات  
باطنی گشاد، اما با بد و نیک و خاص و عام مختلط و  
متحد گشت و همه را محرم راز خود ساخت و دکان  
هدایت گشود... القصه بعد از قتل وی مولانا روزبه  
خوشنویس شیرازی، تاریخ قتل وی را (دشمن خدا =  
۹۹۹) یافت. وی در شاعری الحق طبع روانی داشت،  
در غایت رتبه و تحقیق حرف می گفت، از اوست:

چون به فضل ایزد بی چون به حق دانا شدم  
آگه از کُنه رموز علم الاسما شدم  
بر براق تن چو بر معراج جان کردم عروج  
عارف اسرار سبحان الذی آسری شدم  
جبرئیل نطق چون از عرش دل آورد وحی  
واقف کیفیت اسرار ما اوحی شدم  
چشم ظاهر چون بیستم، چشم باطن باز شد  
شاهباز عرش پرواز فلک پیما شدم  
چشم بندد شاه، بازی را که می گیرد نخست  
بست چشمم، شاهباز اوج او آدنی شدم  
طعن بی چشمی مزنی مدعی بر من، که من  
چشم چون در راه حق دادم به حق بینا شدم  
غوره بودم پیش از این، از تابش خورشید عشق  
پخته گشتم اندک اندک تا کنون حلوا شدم  
در آن زمان که نزدیک به قتل بود، شعر زیر را به  
خواجه دهدار محمود عیانی نوشته بود.

آفتاب قدم از مطلع انوار دمید  
پرده ظلمت جهل از سر خفاش کشید

سر فرو بر به گریبان خمول ای خفاش  
که تو را تاب نظر نیست که بینی خورشید  
کاملان بحر محیطانند و سگان جهانند  
کسی شود بحر محیط از دهن کلب پلید  
کسی خبر یابد از اسرار حسین مظلوم  
هر که را نفس بود کافر و سرکش چو یزید  
صبح صادق، دم امری است، برو ای خفاش  
که از این پس نتوانی تو در این عرصه پرید<sup>۱۱</sup>  
از وی ساقینامه مخلوطی در جُنگ شماره  
«۵۴۰۰» دانشگاه تهران با تاریخ ۱۰۱۴ هجری دیده  
شده است تقریباً در ۱۰۵ بیت که به نقل از تذکره چند  
بیت از آن به شرح زیر به استحضار می رسد:

بسیا ساقی آن باده جانفروز  
که سازد شب تار دل را چو روز  
به من ده از آن جام گیتی نمای  
کز آینه دل بود غم زدی  
چو یک جرعه زان می به کام رسد  
از آن بوی حق بر مشام رسد  
از آن می چنان مست و بیخود شوم  
که فارغ ز هر نیک و هر بد شوم<sup>۱۲</sup>

### ۲- دخلی اصفهانی

مولانا دخلی از قریه ویر<sup>۱۳</sup> کوپای من اعمال  
دارالسلطنه اصفهان است و خلف سلف ملوک الملوک،  
ملک مقصود علی، مالک قریه مذکور است و نام اصلی  
او ملک احمد است. اکثر املاک و باغات دلگشای آن  
قریه که رشک بهشتِ عنبر سرشت است به ایشان متعلق  
بود و تقدم و پیشوایی آن قصبه اکثر اوقات به آبا و  
اجداد او نسبت داشته و از جانب دیگر به

۱۱- تذکره پیمانان، ص ۱۲۳.

۱۲- تذکره پیمانان، ص ۱۲۳.

۱۳- ویر، در فرهنگ رشیدی آمده است، دهی از مضافات  
اصفهان. یاقوت در معجم البلدان گوید: قریه ای است به اصفهان  
و منسوب است بدان، احمد بن محمد بن ابی عمرو بن ابی بکر  
ویری، مردم کوهپایه در گویش محلی کوهپایه را «ویر» و  
کوهپایی را «ویرزه» می گویند.

قدوة السالکین و زبدة العلماء العارفين، حقایق آگاه  
معارف دستگاه، شیخ الشیوخ الطایفه شیخ ابوالقاسم  
[امری] می‌رسد.<sup>۱۴</sup>

مولانا دخلی، به لطف طبع اتصاف داشته و شعر  
را نیک می‌فهمیده است. اما در فطرت و همت  
چندان مبالغه به کار می‌برد که همان نقص فطنت و  
اهلیت او می‌شود.<sup>۱۵</sup>

دخلی اصفهانی، کم آزوری به آزرمنندی فراهم  
دارد و کم سخنی با مردانگی همدوش. وی در خدمت  
خال خود تلمذ کرده و در سال ۹۹۷ هجری به  
هندوستان رفته است<sup>۱۶</sup> و داخل «احدیان»<sup>۱۷</sup> اکبرشاه  
گردید و مدت پنج سال در مسلک ملازمان بود و در  
سال ۱۰۰۳ که «صاحب صوبگی»<sup>۱۸</sup> و فتح دکن به خان  
خانان عبدالرحیم خان واگذار شد از کومکیان وی شد  
و به «جاگیر»<sup>۱۹</sup> و منصب مناسب رسیده و در طریق  
سپاهیگری جلاقتها نموده و شجاعت‌ها از خود بروز  
داده است به طوری که در هندوستان عام شده است.

باقی نهایندی گوید: «در برابر آن مردانگی‌ها به  
انعامات و احسانات سرافراز شده، القصد در هندوستان  
علم شجاعت و فصاحت برافراخته، الحق در کمال  
خوش ذاتی و نیکو صفاتی نیز هست،... و الحال که  
۱۰۲۵ هجری است در همین صوبه (پورمان  
پورخاندیس) در خدمت ایشان می‌باشد»<sup>۲۰</sup>

در اوایل حال که قرار بود احدی شود. رباعی ذیل  
را درباره‌ی خواجه شریف سمردی مشرف احدیان که  
بروت کلان داشته، گفته است.

ایسن ساده‌دل آخر احدی خواهد شد  
محتاج کلاه نمدی خواهد شد  
از غایت اضطرار، روزی صد بار  
قربان بروت سمردی خواهد شد<sup>۲۱</sup>  
از اوست:

مَا رَحَتْ طَاقَتِ دَلِ فَرَزَانِهِ سُوخْتِيمِ  
أَتَشْ زِدِيمِمْ وَ حَوْصَلَهُ رَا خَانَهُ سُوخْتِيمِ  
أَزْ كَفَرٍ وَ دِينَ بَرَأْمَدِهِ، زَنَارٍ وَ سَبْحَهُ رَا  
دَر نَیْمِهْ رَاهِ كَعْبِهِ وَ بَتَخَانَهُ سُوخْتِيمِ

\*\*\*

وصال را به عبث بس که جست و جو کردیم  
خجل شدیم و به دیوار هجر رو کردیم  
شدیم از سرکوی تو دورتر هر چند  
که بیشتر به تو نزدیکی آرزو کردیم  
نداشت بوی وفایی و حسرت افزون کرد  
ز بوستان جهان هرگلی که بو کردیم  
دلی که حوصله‌اش تاب نام هجر نداشت  
چه زهرهای صبوریش در گلو کردیم

\*\*\*

دیده از فیض رخت غیرت بستان کردم  
خاطر از یاد جمال تو گلستان کردم  
تو به من این همه نزدیک و مراد طلبت  
پای فرسود، ز بس قطع بیابان کردم<sup>۲۲</sup>

### ۳- بقای قهپایه‌ای

میرزا ابوالقاسم خلف عالی حضرت میر محمود که از  
اعاظم سادات طباطبایی قهپایه است، جوان قابل  
فاضلی بود به صفای ظاهر و باطن موصوف و به جمیع  
صفات حسنه آراسته. اکثر اوقات به بنده‌خانه می‌آمد و  
صحبت داشته می‌شد. حقیقاً که از صحبت او فیض وافر  
به فقیر می‌رسید و مهربانی بسیار به فقیر داشت.

۱۴- تذکره پیمان، ص ۱۲۳.

۱۵- احمد گلچین معانی، کاروان هند، جلد اول، مؤسسه چاپ  
و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹، ص ۴۰۴ به  
نقل از هفت اقلیم، جلد اول، (۲: ۴۳۵-۴۳۴).

۱۶- کاروان هند، جلد اول، ص ۴۰۵. به نقل از آیین اکبری  
۱۸۶۹ لکهنو (۱: ۳۱۹).

۱۷- احدی: منصب داری باشد از انواع منصب داران هند و آن از  
عهد اکبرشاه معمول گردید.

۱۸- صوبه: مملکت و کشور و دیاری که مشتمل بر اضلاع و  
پرگنه باشد. نظیر صوبه بنگاله، صوبه بهار.

۱۹- جاگیر: اقطاع، پاره‌ای از زمین که سلاطین و امرا به کسی  
دهند که درآمد آن را هزینه زندگی کند.

۲۰- کاروان هند، ص ۴۰۴. به نقل از مآثر رحیمی  
(۳: ۱۵۰۸-۱۴۶۷).

۲۱- کاروان هند، ص ۴۰۶.

۲۲- کاروان هند، ص ۴۰۵.

جهت ناسازگاری روزگار دلگیر شده به هند رفته و پادشاه بدو مهربانی نموده است. چنین مسموع شد که به تریاک و کوکنار عادت کرده بود، در اواخر نوعی بی‌دفاع شده بود. رخصت توطن کشمیر طلبیده و در آنجا فوت شد و جان آشنایان خصوصاً فقیر را قرین آتش حرمان ساخت. از اوست:

به فریادم غم از دل بر نخیزد

که رنگ گل به باد از گل نریزد<sup>۲۳</sup>

میرزا بقای طباطبایی، طبع عیسی‌نیش در قلب مردگان وسعت آباد سخن روح تازه دمید. سخش اعجازی است با دم عیسی همنفس. از اوست:

تا مردمک دیده من خال سیاه است  
هر قطره ز ابر مژه لبریز نگاه است  
در شام سر زلف تو از جوش تماشا  
تا چشم کند کار، چراغان نگاه است<sup>۲۴</sup>

#### ۴- مولانا منصف قهپایه‌ای

عاقل فاضل مولانا عبدالحق منصف، پسر ملا کمال‌الدین پیشنماز قهپایه بوده است. مدتی در هند بوده و اشعار بسیار گفته است. از اوست:

مایلم چندان به دیدارت که گر روزی به چشم  
بینمت، پندارم آن دولت به خوابی دیده‌ام

ز آن نرخ جنس غمزه‌گران بسته‌ای که من  
محتاج این متاعم و آن در دکان توست<sup>۲۵</sup>

#### ۵- منصف قهپایه‌ای

یک قرن تمام پس از منصف قبلی می‌زیسته و در اواخر عهد اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه (۱۱۱۸-۱۰۶۹) به هندوستان رفته و تا زمان محمد فرخ سیر (۱۱۳۱-۱۱۲۴) حیات داشته، چه در تاریخ بنای عمارتی در لاهور، گفته است:

بجو سال تاریخ آغاز و انجام  
ز «دار فضایل» دیوار فضایل

۱۱۲۶-۱۱۲۷

به حکایت دیوانش که نسخه‌ای از آن به شماره ۳۸۷ مشتمل بر ۲۵۰۰ بیت در کتابخانه مجلس موجود است در بعضی از اشعار خود «دلیر جنگ بهادر» را مدح گفته است. نسخه مزبور بدین بیت آغاز می‌گردد.

گشت ز بار گنه، قسامتم از بس دو تا  
شد خط پیشانیم همچو نگین نقش پا<sup>۲۶</sup>

#### ۶- قاضی اسد

مولدش در قهپایه است. چون در کاشان بسیار بود به کاشی مشهور است. در کمال جذب و حال در لباس اهل سلوک، مدتی صاحب سلسله بود. ارشاد از شیخ مؤمن مشهدی داشت. بعد از رخصت از آن جناب در کاشان مرید بسیار به هم رسانید. حسن صفات و خرق عادات دارد. در عین شوریدگی، گاهی رباعی می‌گفته است.

ای آن که تویی محرم راز همه کس

شرمنده ناز تو، نیاز همه کس

چون دشمن و دوست مظهر ذات تواند

از بهر تو می‌کشیم ناز همه کس

این ابیات از اوست:

حباب آسا همی خواهم که دریا بستم باشد

به شرط آنکه دریا زاده چشم ترم باشد

سراپا یارم و جانم ز شوق یار بیتاب است

چو مستقی که گر خود آب گردد تشنه آب است<sup>۲۷</sup>

۲۳- تذکره نصرآبادی، تألیف میرزا محمدطاهر نصرآبادی، با تصحیح و مقابله استاد فتید وحید دستگردی، ص ۱۰۳.

۲۴- کاروان هند، جلد اول، صفحه ۱۷۰، به نقل از تذکره الشعراء کشمیر، تألیف اصلح، ص ۳۰.

۲۵- کاروان هند، جلد دوم، صفحه ۱۳۶۶ به نقل از عرفات، برگ ۲۷۲

۲۶- کاروان هند، جلد دوم، صفحه ۱۳۶۷، به نقل از فهرست مجلس (۲: ۲۷۲)

۲۷- تذکره نصرآبادی، ص ۲۰۹.

## ۷- جلال طباطبایی

میرزا جلال از سادات طباطبایی قهپایه است. قرابتی به علامی میرقاسم دارد. مجملأً مشارالیه صاحب کمالات صوری و معنوی بوده و در ترتیب انشاءالله نهایت مولویت داشته است، صلاح و تقوای او به مرتبه‌ای بود که شرح نتوان داد چنانکه اکثر شبها به بیداری و مداومت ادعیه، اوقات صرف می‌کرد. از عراق به هندوستان رفت و در خدمت شاهجهان، کمال اعتبار داشت. حسب الامر، سوانح ایام آن پادشاه را به خوبترین عبارتی به سلک تحریر کشید. یاران که آن تاریخ را دیده‌اند، نقل می‌کنند که به طریق و صاف نوشته است، پادشاه با او مهربانی بسیار می‌کرد، اما در فکر ذخیره نبود و با مصاحبان و ندما و فقرا صرف می‌کرد. چند سال قبل از حال تحریر (۱۰۸۳ هـ) فوت شد. حضرت میرزا میرک این رباعی را از او نقل می‌کرد.

دانا بار خطاب بر می‌دارد

کم حوصلگی شراب بر می‌دارد

می در دل دردمسند دارد تأثیر

هر جا زخمی است آب بر می‌دارد<sup>۲۸</sup>

روانشاد دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب سوم از جلد پنجم تاریخ ادبیات خود در صفحه ۱۷۵۹ مرقوم داشته‌اند: میرزا محمد جلال‌الدین طباطبایی زواری از شاعران و نثرنویسان و مؤلفان معروف سده یازدهم هجری است.

نصرآبادی او را از سادات طباطبایی قهپایه و صاحب روز روشن او را یک بار نصرآبادی (ص ۱۷۶) و بار دیگر با تخلص جلالی از سادات اردستان شمرده است (ص ۱۷۶) و محمد صالح کنبوه در شاهجهان‌نامه یا عمل صالح او را یزدی خوانده است ولی او در موثق‌ترین مأخذ قهپایه‌ای زواری و از سادات آنجاست.

حکیم شفایی با مولانا جلال بد بوده است و بدین شعر هجویش کرده است.

جیم جهل و الف ابلهی و لام لجاج

هر سه در اسم تو جمع است جلالا چه علاج

اگر چه شاهجهان‌نامه یا پادشاه‌نامه جلالی طباطبایی، تنها کارنامه پنج سال از دوران شاهجهان است، ولی با این حال تاریخ پر ارزش و سند معتبری است از تاریخ این دوران کوتاه، زیرا جلالا در این مدت مورخ رسمی دربار بوده و به اسناد معتبر دسترسی داشته است.<sup>۲۹</sup>

اثر دیگر جلالا، دستورنامه کسروی یا توقیعات کسروی یا توقیعات کسری است.<sup>۳۰</sup> دیگر مجموعه نامه‌ها و بعضی منشآت اوست که به «رقعات» جلالا شهرت دارد. دیگر سه نثر جلالا است که به تقلید از سه نثر ظهوری تهیه شده است. دیگر ظفرنامه فتح گانگره یا شش فتح گانگره مربوط به فتح این قلعه است.

خطبه دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی را نیز در سال ۱۰۴۸ نوشته است، همو در وقتی که شیدای فتح‌پوری بر قصیده قدسی اعتراض کرده، بود بر صدرنامه‌ای به او نوشته است.

آن کیست که پا کرده سر، از روی توجه

این نامه بدان بی‌سر و بی‌پا برساند

این شعله پیچیده که سرزد زنی کلک

تا خرم آن سوخته کالا برساند

زین سوخته صفرا که به سر ریخت قلم را

یک قطره به آن مایه سودا برساند

از تیر شهاب قلم شعله کش ما

مندی به مهادیو مسقوا برساند

در پرده سخن چند کسب باد صباکو

کاین نامه سر بسته به شیدا برساند<sup>۳۱</sup>

... ادامه در شماره آینده

۲۸- کاروان هند، جلد اول ص ۳۰۰.

۲۹- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، جلد ۵/۳، صص ۷۱-۱۷۶۰

۳۰- این کتاب به موجب اظهار مؤلف، احکام و مقررات خسرو انوشیروان است درباره سیاست عالی که در مقابل درخواست‌های وزرا و رجال دربار از ناحیه این پادشاه اتخاذ شده است. این مطالب بدو به زبان پهلوی نوشته شده است بعد به زبان عربی ترجمه و سپس به فارسی نقل گشت. نقل از تاریخ ادبیات دکتر صفا، جلد ۵/۳ ص ۱۴۲۹.

۳۱- کاروان هند، جلد اول، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.